

جهان اسطوره‌ها

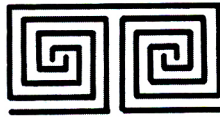
اسطوره‌های یونانی، رومی، اسکانندیناوی، مصری، سلتی

لوسیلا برن، جین ف. گاردنر، ر. ی. پیچ، جرج هارت، میراندا جین‌گرین

با مقدمه‌ی مارینا وارنر

ترجمه‌ی عباس مخبر





پرسه فونه، دختر دیمیتیر الهه کشاورزی، همراه با دختران اقیانوس در مرغزاری خرّم گل می‌چیند. این مرغزار پوشیده از گل‌های سوسن، بنفشه، زنبق، سنبل و زعفران است، اما به نوشته هومر در سرود برای دیمیتیر، از همه زیباتر یک گل نرگس است:

زمین، هم‌نوا با نقشه‌های زئوس، دامی در راه این دوشیزه شکوفا گسترده بود... این گل به گونه‌ای شگفت فروزان بود، و هر کس آن را می‌دید، انب‌خدای نامیرا گرفته تا انسان میرا، مجذوب می‌شد؛ از ریشه آن یک صد ساقه روئیده بود؛ و تمامی آسمان پهناور بر فراز، و تمامی زمین، و نمک غلتان دریا از شادی استشمام بوی آن لبخند می‌زدند.

هنگامی که پرسه فونه به قصد چیدن این گل مقاومت‌ناپذیر به آن نزدیک شد، زمین زیر پایش خالی شد، و گردونه هادِس، پادشاه جهان زیرین، برادر زئوس و عموی پرسه فونه از درون شکاف بیرون جست. هادِس، پرسه فونه را در ربود، و به رغم اعتراض‌ها و فریادهایش، او را با خود به قلمرو جهان زیرین برد تا در آنجا به همسری او در آید. فقط یک الهه، یعنی هکاته فریادهای او را شنید، و فقط خدای خورشید، هلیوس، شاهد این تجاوز بود؛ اما به محض آنکه پرسه فونه وارد جهان تاریکی شد، کوه‌ها و صخره‌ها، بازتاب فریادهای او را به گوش مادرش دیمیتیر رساندند.

دیمیتیر، درمانده از اندوه و دلواپسی، نقابی بر چهره زد، و نه روز تمام، زمین را در جستجوی دخترش زیر پا گذاشت، و در این مدت حتی یک دم نیاورد، و چیزی نخورد. سپس هلیوس با او از آنچه اتفاق افتاده بود سخن گفت، و اینکه اراده زئوس بر آن بوده است که پرسه فونه به عقد ازدواج عموی خود درآید. اکنون اندوه دیمیتیر با خشم نیز آمیخته شد. وی کوه المپ و سایر خدایان را ترک کرد، و در هیأتی ناشناس، بر زمین و در میان انسان‌های میرا آواره شد تا آنکه به الوسیس رسید. در آنجا در خانه کلتوس، به

پرستاری از پسر خردسال او دِموفون مشغول شد. وی بر آن شد که دموفون را به موجودی نامیرا تبدیل کند، و به این منظور شب‌ها او را در شعله‌های آتش می‌نهاد. یک شب که مادر طفل بیدار مانده بود تا ببیند پرستار با فرزندش چه می‌کند، از مشاهده فرزند خود در آتشدان از وحشت فریاد برکشید، و دیمیتیر خشمناک ناگزیر شد هویت واقعی خویش را افشا کند. اهالی الوسیس برای این الهه معبدی بنا کردند و او در حالی که وظایف خویش را کاملاً به دست فراموشی سپرده بود، و بر از دست رفتن دختر محبوب خود مویه می‌کرد، در آنجا ماند:

او بر زمین حاصلخیز قحطسالی هولناک و خوف‌انگیز پدید آورد، و بر زمین هیچ بذری نروئید، زیرا دیمیتیر گل آذین و خوب بذرها را پنهان کرده بود. ورزوها، با گاوآهن‌های بی‌شمار بیهوده مزارع را شیار کردند، و بذرهای جو سفید فراوان بیهوده بر زمین ریخته شد...

سرانجام زئوس، پادشاه تمام خدایان، این مسئله را مورد توجه قرار داد و دیمیتیر را به حضور فراخواند. اما او اکیداً از بازگشت به اولمپ، یا رویاندن غلات امتناع کرد، مگر آنکه بار دیگر دخترش را ببیند. پس زئوس قاصد خود هرمس را روانه کرد تا پرسه‌فونه را به خانه بازگرداند. هادس نیرنگ‌باز، فرمان برادر خویش را برای بازگرداندن پرسه‌فونه به جهان بالا پذیرفت، اما پیش از آنکه به او اجازه عزیمت دهد، او را وادار کرد از دانه‌های یک انار بخورد، و این عمل پرسه‌فونه را ناگزیر می‌کرد نزد او بازگردد. بنابراین پرسه‌فونه فقط موقتاً به دیمیتیر پیوست، و زئوس مقرر کرد که او دو سوم از سال را روی زمین با مادرش زندگی کند، و یک سوم دیگر را به عنوان همسر هادس در آن تاریکی مه‌آلود بگذراند.

دیمیتیر ناگزیر بود به این قرار رضایت دهد. اکنون به سرعت روی زمین به حرکت درآمد، و زیر پاهای او جوها سبز و بارور شدند. وی پس از بازگشت به الوسیس، درباره مراسم می‌بایست جزو رازهای الوسیسان باشد، و محتوای آن به کلی سَرّی بماند: در سرود برای دیمیتیر، همه آنچه که از این راز آشکار می‌شود به شرح زیر است:

از میان آدمیان خاکی سعادت‌مند کسی است که این چیزها را دیده باشد، اما کسی که می‌میرد، بدون آنکه این کارهای مقدس را انجام داده باشد، و کسی که سهمی در آنها نداشته باشد، هیچ‌گونه ادعایی بر این سعادت‌مندی ندارد، حتی هنگامی که به آن قلمرو تاریک متروک نزول می‌کند.

اخیراً اسطوره‌ها را «قصه‌هایی سنتی و مربوط به جامعه» تعریف کرده‌اند، و هر چند این تعریف ممکن است قدری بیروح به نظر برسد، اما دو حکم مندرج در آن به روشنی در مورد اسطورهٔ دیمیتِر و پرسه‌فونه مصداق دارد. مانند اغلب اسطوره‌های دیگر یونانی، چنان ریشه در «سنت» دارد که به سختی می‌توان گفت چه هنگام پدید آمده است. سرود برای دیمیتِر، نخستین روایت مستند این داستان است، و در شکل کنونی آن گمان می‌رود که متعلق به قرن هفتم ق م باشد. اما این سرود نیز مانند اشعار حماسی کهن‌تر، از قبیل *ایلیاد* و *ودیسه*، احتمالاً چندین قرن قبل از آن به صورت شعری شفاهی وجود داشته، و نسل به نسل منتقل شده است. از میان اسطوره‌های یونانی موارد معدودی را می‌توان یافت که در دوران‌های تاریخی ساخته شده باشند: به نظر می‌آید که بخش اعظم آنها به اندازهٔ خود تمدن یونان قدمت داشته باشند.

اسطورهٔ دیمیتِر و پرسه‌فونه همچنین «در ارتباطی تنگاتنگ با جامعه» است. تقسیم سالِ پرسه‌فونه میان جهان‌های زیرین و زبرین، نه تنها تصویر زنده‌ای از تقسیم سال به فصول مختلف به دست می‌دهد، بلکه بعضی از بنیادی‌ترین قضایای وجود انسان را نیز در برمی‌گیرد. در وهلهٔ اول به تهیهٔ غذا مربوط می‌شود که برای بقای انسان لازم است. در دنیای یونانی مهمترین مادهٔ غذایی نان بود. هنگامی که دیمیتِر از مراقبت غلات دست می‌شوید و دیگر غله‌ای نمی‌روید، بشر با قحطی روبرو می‌شود. گمان می‌رود که بخشی از رازهای الوسیسی، به دلجویی از دیمیتِر به منظور تضمین حاصلخیزی مزارع مربوط بوده است. اما اسطورهٔ پرسه‌فونه، در عین حال، تمثیلی از یکی از الزام‌های اجتماعی دختران است که باید بزرگ شوند و خانه را ترک گویند. دیمیتِر در پایان کار هم دختر خود را برای همیشه باز نمی‌یابد، زیرا پرسه‌فونه باید با اجرای نقش خود به عنوان یک همسر آشتی کند. از ادبیات یونانی قرن پنجم و بعد از آن، به روشنی برمی‌آید که تجاوز به پرسه‌فونه، سرمشقی برای کلیهٔ ازدواج‌ها است؛ همهٔ دختران هنگامی که از آغوش مادر جدا می‌شوند می‌گیرند، و بارها و بارها تصور ازدواج، با تصور تجاوز و مرگ یکسان شمرده شده است. مانند نزول پرسه‌فونه به جهان مردگان که در هیأت یک زن از آن خارج می‌گردد، ازدواج یونانی نوعی مراسم گذر بود. این مراسم، جدایی یک دختر از خانواده‌اش، تشریف او به وظایف یک همسر، و سپس پیوند دوباره‌اش با جامعه را شامل می‌شود؛ جایی که بار دیگر با مناسباتش در می‌آمیزد، اما منزلتی متفاوت دارد.

اسطوره‌های یونانی در زندگی خصوصی و عمومی یونانی نفوذ کرده بود. به عنوان مثال، در جامعهٔ کاملاً مستند آتن در قرن پنجم ق م، روشن است که بخش عمده‌ای از